

مطالبات آذربایجانیه‌ها در گفتگوی تمدن‌ها

دکتر مناف سببی، سوئد

از زمانیکه ایده گفتگوی تمدن‌ها از جانب گروه باصطلاح اصلاح طلبان دوم خرداد از زبان آقای رئیس جمهور خاتمی مطرح شده علاوه بر حمایت گسترده توده مردم ایران و سیاستمداران خارجی همچنان آن بازده منتظره و یا حتی رضایتبخش را هم نداده است. و امروز ایده نوین ۷۶ در حقیقت با یک بن بست اجرایی - سیاسی و حتی حقوقی نیز مواجه شده است. دوم خردادیها عامل اصلی این شکست را بیشتر در انعطاف ناپذیری رقبای سیاسی خود یعنی جناح محافظه کاران در داخل نظام قلمداد میکنند، در حالیکه به نظر ما نواقصهای فاحش در ماهیت ایده باصطلاح مردم سالاری دوم خرداد عامل این شکست میباشد. به هر حال نارسائی بودن گفتمان دمکراسی و فزونی شکاف سیاسی همگام با گسترش مطالبات دمکراتیک نسل جوان ایران هر دو بخش مختلف جناح راشدین نگران فروپاشی نظام جمهوری اسلامی کرده است. لذا برای رهائی از بحران سیاسی حاضر، خیرخواهانه باید خواستار بررسی مجدد در نگرش گفتگوی تمدن‌ها و اصلاحات در ایده اصلاح طلبی میبود.

دولت خاتمی با این باور که با مطرح کردن گفتگوی تمدن‌ها فراغی از فشار سازمانهای بین المللی و دولتهای خارجی خواهد یافت تا با آرامش به اصلاحات در نظام بپردازد گفتمان دمکراسی را بعنوان مبدا و راهنمای حرکت خود معرفی نمود. اما درست شبیه "فلازنوز" آقای قرباچف تعریف دمکراسی از طرف دوم خردادیها همراه با خصوصیات مخصوص بخود بود. برای مثال، در این گفتگو رغبتی چندان به اهمیت سیاست گریز از حکومت سانترالیستی و حقوق اولویه اقوام ایرانی که توجه به آنها شرط اساسی ایجاد یک سیستم دمکراتیک و عادل هست نشان داده نشده ولو برای ظاهر قضیه هم شده. پس بالجبار باید گفت که گفتمان دمکراسی دولت خاتمی در اصل بر مبنای حقوق حقیقی و دمکراتیک ایرانیان استوار نشده است.

گرچه سیاست فرار از حکومت سانترالیستی بنوعی محدود مورد قبول طرفداران اصلاحات واقع شده است اما بررسی احتیاجات اقوام ایرانی پایین ترین اولویت را هم در قوه مقننه و هم در دستگاه اجرایی بخود اختصاص داده است. قبل از اینکه بدلائل تاریخی این بی توجهی به مطالبات اقوام ایرانی الا خصوص آذربایجانیه‌ها بپردازیم نگاهی به شیوه تحلیل و برداشت دوم خردادیها از موضوع قومیت یاور درک ما از سیاست آنها خواهد بود.

بدلایی که در پایین بعدا ذکر میشود اکثر اداره کنندگانه و

کارگذاران رده بالای دستگاه دولت خاتمی بشیوهی حامل یک

اندیشه خاص پان فارسیسم هستند. برای مثال گاه و بیگاه اتفاق

میفتد که رئیس یک ارگان دولتی و (حتی یک استاندار آذربایجانی)

آشکارا در ملع عام ادعا میکند که زبان آذربایجانی فاقد دستور قوائد و گراماتیک میباشد در حالیکه همین زبان از طرف زبانشناسان اکثر دنیا بعنوان یک زبان کامل برسمیت شناخته شده است و بعنوان یک زبان اروپایی در کلاسهای متوسطه مدارس اروپایی معرفی میشود. از آنجائیکه اکثر اعضای بنیانگزاران حرکت دوم خردادی را هم در میان جبهه مشارکت و هم حزب همبستگی تکنوکرات و کارگذاران رده بالای دولت رفسنجانی تشکیل میداد، طبعا هنگام طرح ایده اصلاح طلبی با مشکل موضع گیری منصفانه در قبال مطالبات قومی مواجه بودند. لذا مجبور به کشف خط سوم میشوند. دوم خردادیهها به این باور میرسند که احیای حقوق شهروندان در چهارچوب قانون اساسی ایران با کسب جاذبه و ارزش برتری بمرور زمان مطالبات قومی را به حالت جانبی و اولویت پایین سوق خواهد داد و با تاکید بر این فرضیه در تعریف زبان فارسی بعنوان رمز هویت ملی متفق القول میشوند و همچنان نیز بر آن پافشاری میکنند. البته باور بر این فرضیه اشتباه در کنار انتساب رئسای نهادهای دولتی بر اساس آشنای و پیوندهای خانوادگی ولو بظاهر آرمانهای دینی و همفکری، بی توجهی به نیازات نسل جوان و محدودیت در دیالوگ سیاسی روز بروز از مشروعیت ایده گفتگوی تمدنها و حرکت اصلاح طلبانه کاسته است و امروز جامعه را به آستانه بحران سیاسی کشانیده است.

جالب اهمیت اینست که عده کثیری از خبرگان و سیاستمداران دوم خردادی در مورد قومیتها معتقدند بی توجهی به مطالبات قومی در مشروطیت اقتدارچندان تاثیر بسزایی ندارد. بنابه این مفسران شرایط خاص موجود در ایران و ادغام وسیع قومیتها در همدیگر بروز تضادهایی قومی مشابه بالکان و افریقای مرکزی را کاملا خنثی کرده است. حال اینکه این یک استنباط غلطی هست که در صورت تداوم آن ایرانیان هزینه سنگینی متحمل خواهند شد. نگاهی عمیق در روند تکامل تضادهای قومی در جهان نشان میدهد که بدنبال اصلاحات سیاسی بمنظور افزایش دموکراسی و تحکیم سیاست آنتی سانتیرالیستی، تضاد و حوادث غیرمترقبه قومی پیش میاید که معمولا عواقب ناخوشایند با خود به همراه میاورد. لذا چنان خوش بینی همسان با خودبینی جزء خودفریبی بیش در میان این مفسران نیست.

دلایل تاریخی پان فارسیسم:

در اوایل قرن گذشته بنابه ضرورت وقت، طرحی تحت عنوان "کمر بند بهداشتی" جهت مقابله با تهدید کمونیسم از طرف دولتهای غربی ارائه شد. طبق نقشه فوق ایجاد یک رژیم ضد سوسیالیستی در کشورهای همجوار شوروی امری واجب دیده میشد. در ایران با پیشنهاد و همکاری مشاوران انگلیسی و متحدین، رضا پهلوی به آن مقصد سر دولت گماشته شد و در ایجاد یک نظام با یک دولت مرکزی قدرتمند از کمک لازمه دریغ نکردند. در راستای بنیان این حکومت سانتیرالیستی و تحکیم

سلطه و نفوذ شاه برای جلوگیری از آشوبهای حاشیه ای اداره امور کلیه نهادهای دولتی از تهران امری اجتناب ناپذیر بود و چنان هم عمل شد. مضاف بر اینکه با توجه به چندگانگی فرهنگ و زبان ملت ایران وجود عاملی در تحکیم وحدت ملی زیر آرمان سلطنت امری مهم بحساب میامد. به این منظور، با الهام از موفقیت‌های ایده نازیسم در اروپا تئوریهایی سلطنت خواه تزادپرستانه آریا را در ایران مطرح کردند. طبق این نگرش شوونیستی اهالی کل ایران از خون نژاد برتر پارسیان آریایی سرچشمه گرفته و سایر نژاد، زبان و فرهنگ موجود در ایران حاصل تهاجم اجنبیان بوده و باید در ریشه کنی آنها همه شهروندان ایرانی به صف مبارزه بپیوندند. بالطبع در راستای این سیاست نژادپرستانه به موازات تبلیغ اعتقادات واهی در تاریخ و فرهنگ دیرینه (کورویشیسم و داریوشیسم)، انحلال و سرکوب سایر زبان و فرهنگهای قومی در ایران وظیفه ملی شمرده می‌شد. بدین صورت نگرش شوونیسم فارس بمرور زمان رسماً در دستور کار ادارات دولتی قرار می‌گردد. ارسال سیستماتیک و مغرضانه کارمندان و معلمان فارس زبان به مناطق ترک نشین (و برعکس)، ممنوعیت و محدودیت در تکلم زبان آذربایجانی در مناطق ترک نشین، عدم صدور مجوز به نهادهای فرهنگی و ادبی غیر فارس زبان امثال بارزی در اثبات آن سیاست رسمی شوونیست پهلوی هستند.

بعد از انقلاب اسلامی نه تنها ایدئولوژیک شوونیستی پهلوی مورد نقد و بررسی از طرف نظامداران جمهوری واقع نشد هیچ، بلکه با تشویق پرچم داران شوونیسم دولت جدید به سرکوب اعتراضات قومی در آذربایجان، کردستان و مازندران پرداخت. البته بالحق در دفاع از دولت مرکزی باید یادآور شد که این نهضت‌های قومی با همراهی گروه‌های برانداز سیاسی موقعی ظاهر شد که خاک ایران تحت تجاوز نیروهای مسلح عراق قرار گرفته بود و دولت دارای توان دیالوگ سیاسی با هدایت کنندگان نهضت‌ها نداشتند. همینطور در دوران حکومت رفسنجانی مطالبات قومی همچون سایر مطالبات دمکراسی مورد بررسی واقع نشد اما با اعلان سیاست اصلاحات از نو مورد توجه ناظران سیاسی قرار گرفت. معالصف در عرض این ۱۷ سال دوره بعده از انقلاب، فرهنگ شوونیستی همچون با شدت سابق در نهادهای دولتی به ترویج زبان فارسی ادامه میدادند.

انگیزه دوم خرد ادیها در تداوم سیاست شوونیستی:

بنابه تحلیل اکثر ناظران سیاسی تهدید وفاق ملی و بدنبال آن تجزیه طلبی و فروپاشی تنها عامل تحمل و تائید سیاست نژادپرستانه از طرف هر دو جناح مخالف می‌باشد. دین اسلام با آنکه مخالف هر گونه تبعیض می‌باشد روحانیون مذهبی در رأس هر دو جناح در تداوم توسعه سیاست فرهنگی به نفع زبان فارسی سکوت را ترجیح میدهند.

محافظه کاران با تکیه بر مصلحت نظام و اصلاح طلبان با بی اهمیت جلوه دادن مطالبات قومی و مقاومت رقبای خود در مقابل اصلاحات. نظریه پردازان دوم خردادی صادقانه و یا مغرضانه حقوق سیاسی آذربایجانیها را جدا از حقوق فرهنگ و زبانی آنها قلمداد میکنند و همینطور که قبلا ذکر شد امیدوارند با احیای حقوق سیاسی شهروندان آذربایجانی از جاذبیت مطالبات قومی بکاهند. حال این که نتایج حاصله از تجربیات کشورهای دموکراتیک دنیا نشانگر این است که اصلاحات سیاسی بدون اصلاحات فرهنگی ارزش دموکراتیک ندارد. ای بسا جای تعجب و تردید است که دوم خردادها با بی ملاحظگی در آن، عامل بن بست رسیدن گفتمان دموکراسی را مقاومت نیروهای رقیب سیاسی خود معرفی میکنند ولو حقیقتی نیز در آن نهفته است. بنظر عده‌ای اساتیدتهای مرکز پژوهش‌های مسایل مربوط به ایران بخش عظیمی از نارضایتیهای کنونی در بطن خود بعد قومی دارد و طبیعتا هر حرکت اصلاح طلب دموکراتیک باید توجه مخصوصی به نیازهای فرهنگی و اقتصادی قومیتها داشته باشد. دوم خردادها با انتخابات شورای شهری، حمایت محدود مطبوعات محلی و توسعه عمرانی در مناطق دور افتاده خواستار مشروعیت به حرکت خود هستند. حال اینکه همچنان ساختار سیستم سانتیرالیستی و توسعه افکار شووینیستی رژیم سابق به قوت خود در ایران باقیست.

نارسانی در حرکت دوم خردادی:

کارنامه چندین سالانه حرکت دوم خردادی نماینگر اینست که ماهیت جنبش اصلاح طلبانه در اصل غیر دموکراتیک میباشد چونکه تا بحال اقدام قابل ملاحظه ای جهت گریز از سیستم سانتیرالیستی و جلوگیری از توسعه افکار شووینیستی در آن کارنامه به چشم نمیخورد. جالب توجه در این میان اینست که روشنفکران فارس زبان در درون و بیرون مرز در اخذ امتیازات خاص به فرهنگ و زبان فارسی و مرکز نشینان با دوم خردادها همصدا شده به پیشواز اصلاحات دموکراتیک میتازند.

گردانندگان حرکت دوم خردادی تلاشهای قابل تحسین در احیای حقوق ملت ایران می‌کنند. اما به بن بست رسیدن این حرکت حتی در غیاب نیروهای بازدارنده محافظه کارانه قابل پیش بینی میباشد چونکه ماهیت حرکت مطابق با نرم و استانداردهای حرکت اصلاح طلبانه دموکراتیک نیست. بی توجهی حرکت دوم خردادی به حقوق اولیه اقوام ایرانی بزرگترین ایراد را سزاوار خود میسازد ولو شایسته سایر انتقادات نیز میباشد. این نواقص در تز مردم سالاری دوم خردادها باعث سر درگمی طرفداران خود حرکت نیز شده است. از یک سو نمایندگان مجلس غیر فارس زبان که از طرف مردم با معرفی دوم خردادها انتخاب شده‌اند در اجرای ماده ۱۵، ۱۹ قانون اساسی پافشاری میکنند. از سوی دیگر وزیر آموزش و پرورش، یکی از

مهره‌های اصلی دوم خردادی، مانع تحصیل و تدریس زبان مادری و توسعه هویت اجتماعی در مدارس کشور هستند. بدلیل عدم وجود ایده جایگزین دوم خردادی، دولت اگر حقیقتاً در پی برپایی یک جامعه اسلامی و عادلانه هست، محکوم به ترمیم این سیاست دوگانگی و نواقص حرکت میباشد. باید چهارچوب مردم سالاری از نو بررسی و تعریف بشود و اینبار محور اصلی اصلاحات بر مبنای فرار از حکومت سانترالیستی غیر دموکراتیک به نفع انتخابات/حاکمیت محلی استوار شده باشد. با این تغییر جهت در روند اصلاحات نه تنها جلوی تجزیه طلبی و گسیختگی وفاق ملی گرفته میشود بلکه نزدیکترین راه رسیدن به یک جامعه دموکراتیک با حفظ ارزشهای اسلامی نیز انتخاب شده است.

لوند-۱۳۸۲